

حقائق العشّق

شرح (رسالة
مؤنس العشاق)

شيخ شهاب الدين سهروردی

على محمد صابري



شرح رسالته في حقيقة العشق

سرشناسه	: صابری، علی محمد-
عنوان قراردادی	: رسالہ فی حقيقة العشق . شرح
عنوان و نام پدیدآور	: شرح رسالہ فی حقيقة العشق (مونس العشاق) شیخ شهاب الدین سهروردی / شرح علی محمد صابری.
مشخصات نشر	: تهران: نشر علم، ۱۳۹۹
مشخصات ظاهری	: ۶۰ ص.: ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۲۴۶-۱۴۱-۶
فهرست نویس	: فیبا
موضوع	: سهروردی، پیغمبر بن جبس، ۴۵۴۹ - ۴۵۸۷ ق.. رسالہ فی حقيقة العشق-- نقد و تفسیر
موضوع	: داستان‌های عرفانی فارسی -- قرن ۶ق.
موضوع	: *Sufi fiction, Persian -- 12th century
موضوع	: عشق (عرفان) -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع	: *Love (Mysticism) -- Early works to 20th century
شناسه افزوده	: سهروردی، پیغمبر بن جبس، ۴۵۴۹ - ۴۵۸۷ ق. رسالہ فی حقيقة العشق. شرح.
رده‌بندی کنگره	: BBR ۷۴۸
رده‌بندی دیوبی	: ۱۸۹/۱
شماره کتابشناسی ملی :	۶۱۴۳۲۴۹

شرح رساله فى حقيقة العشق

(مونس العشاق)

شيخ شهاب الدين سهوروبي

شرح:

على محمد صابری



شيخ شهاب الدين سهوروسي

شرح رسالة في حقيقة العشق

(مونس العشاق)

شرح:

على محمد صابری

چاپ اول: ۱۳۹۹

شمارگان: ۴۴۰ نسخه

لیتوگرافی: باختر

چاپ: آزاده

قطع: رقی

صفحه آرایی: محمد علی پور

شابک: ۹۷۸ - ۶۲۲ - ۲۴۶ - ۱۴۱ - ۶

حق چاپ محفوظ است.



تهران - خیابان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین
خیابان شهدای ژاندارمری - بن بست گرانفر - پلاک ۴
تلفن: ۰۲۱ - ۶۶۴۱۲۳۵۸



Www.elmpub.com



info@elmpub.com

nashreelm

تقدیم به سرور عزیزم حضرت آقای مهندس جذبی

فهرست

١١.....	شرح آراء شيخ شهاب الدين سهروردی
١٥.....	خلاصة رسالة في حقيقة العشق
٢١.....	شرح رسالة في حقيقة العشق (احسن القصص)
٢٣	عقل
٢٥.....	حسن
٣٢	عشق
٣٧.....	حقيقة عشق
٤٢.....	سلوك به منزل عشق
٥٤	حزن
٥٩.....	نتيجة گيري
٦١	فهرست منابع و مراجع



سودای میان تهی زسر بیرون کن
از ناز بکاه و در نیاز افزون کن
استاد تو عشق است چو آنجا بررسی
او خود به زبان حال گوید چون کن

شرح آراء شیخ شهاب الدین سهروردی

شیخ شهاب الدین یحیی بن حبشه بن امیرک سهروردی معروف به شیخ اشراق در سال ۵۴۹ در قریه سهرورد در نزدیکی زنجان متولد شد و در ۳۸ سالگی در سال ۵۸۷ در قلعه حلب به قتل رسید. زندگی کوتاه سهروردی به تحصیل و تألیف و اعتکاف و عبادت و تأمل و سفر گذشت. او پس از تحصیلات رسمی نزد مجدد الدین جیلی در مراغه و ظهیر فارسی در اصفهان، به سفر در داخل ایران پرداخت و با بسیاری از مشایخ تصوف دیدار کرد، مجنوب آنان شد و طریق تصوف بیاز مود و دوره‌های بسیاری به اعتکاف و عبادت و ریاضت و تأمل گذراند.

او طی سفرهایش به آناتولی و شامات و دمشق رفت و سرانجام به خواهش ملک ظاهر (پسر صلاح الدین ایوبی) در حلب ماندگار شد. آنجا بود که فقیهان به او تهمت بی‌دینی بستند و طی محاکمه‌ای به دستور صلاح الدین در قلعه حلب زندانی شد و سپس به گونه‌ای مرموز به قتل رسید.

سهروردی حکمت اشراق را که یکی از سه مکتب مهم فلسفه اسلامی است، بنیان نهاد. حکمتی که بر پایه استدلال و ذوق فطری استوار است و مبنی است بر حکمت مشائی ابوعلی سینا، تصوف اسلامی و اندیشه‌های فلسفی ایران باستان و یونان.

حکمت اشراق می‌کوشد تا رابطه‌ای میان علم استدلال و عالم اشراق یا تفکر استدلالی و شهود درونی ایجاد کند و در واقع پیوندی است میان فلسفه و کلام مدرسی و تصوف محض خانقاہی. نکته دیگر در اندیشه سهروردی، توجه او به وجود آدمی و هستی اوست چنان که خودشناسی (علم النفس) یکی از کلیدهای اصلی درک آثارش است.

از این حکیم، قریب به ۵۰ اثر به جامانده که اغلب آنها به زبان عربی است. آثار سهروردی را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: آثار فلسفی و حکمی (مانند کتاب حمکة الاشراق)، آثار تعلیمی و نظری (مانند التلویحات المطارحات) رسائل کوتاه (مانند هیاکل النور و الواح العمادیه) و حکایت‌ها و داستان‌های رمزی از سفر نفس در مراتب وجود و رسیدن به اشراق، که جنبه عرفانی دارند (مانند عقل سرخ و آواز پر جبرئیل) رساله فى حقيقة العشق یا مونس العشاق از این دسته است. این رساله از لحاظ ادبی از شاهکارهای نشر سهروردی و متعلق به سلسله آثاری همچون سوانح غزالی، لواجع عین القضاه همدانی، لمعات عراقی و ... است که از عشق با زبانی

خاص و عرفانی سخن می‌گویند. فی حقیقہ العشق روح عرفان است در کالبد فلسفه به هیأت داستان و به زبان رمز.

بسیاری از اهل نظر و ادب از این رساله سود جسته‌اند، از جمله: عمادالدین عربشاه یزدی در قرن هفتم برای اولین بار منظومه‌ای در شرح رساله مثور فی حقیقہ العشق سرود. و نیز مجالس العشاق (از نویسنده‌ای ناشناس) برمبانی فی حقیقہ العشق نوشته شده است. رساله دیگری که پهلو به پهلوی فی حقیقہ العشق سهروردی می‌زند و از ان بهره جسته، رساله عقل و عشق ابن ترکه اصفهانی است.

اکنون پیش از آن که به شرح رساله فی حقیقہ العشق سهروردی پپردازیم، آن را به صورت خلاصه مرور می‌کنیم:

خلاصة رساله فى حقيقة العشق

سهروردي رساله فى حقيقة العشق را با آيهات از قرآن آغاز کرده:
«نحن نقص عليك احسن القصص بما او حينا اليك هذا القرآن وانت
كنت من قبله لمن الغافلين»

و پس از آن چند بيت شعر آورده که جملگى به عنوان حُسن
مطلع، ما را برای خواندن داستانی پیرامون عشق آماده می کنند.

در فصل اول، سهروردي از خلقت عقل به عنوان اولين آفريده
سخن می گويد و صفات آن را که شناخت حق و خود و نابوده
متعلق به بود است، برمي شمرد که از آنها حُسن و عشق و حزن پدید
آمده و بيان می کند که اين سه از يك چشمسار و برادر يکديگرند.
حُسن که برادر بزرگتر است در خود می نگرد و از شادی زيبايی
خود، تبسمی می کند که از آن ملكوت اعلى آفريده می شود. برادر
دوم: عشق، که ملازم خدمت حُسن است، از تبسم حُسن بى تاب
مي شود و مى خواهد حرکتی کند که حزن: برادر کوچکتر، در او
مي آويزد و آسمان و زمين پدید مى آيد.

سهروردی در فصل دوم، از خلقت آدم از چهار طبع مخالف و سپردن آنها به هفت رونده در زندان شش جهت سخن می‌گوید. خبر به حُسن می‌رسد. او به قصد دیدار آدم روی به شهرستان وجودش می‌آورد. چون به آنجا می‌رسد، جایگاهی نیکو می‌بیند و مقیم می‌شود. عشق و حزن و به دنبال آنها جمله اهل ملکوت در بی حُسن می‌روند و پادشاهی خود را به او می‌دهند و زمین بوسی می‌کنند.

در فصل سوم می‌آورد که حُسن مدتی است که از شهرستان وجود آدمی روی به عالم خود آورده و می‌نگرد تا کجا، جایی می‌یابد که شایسته عزت و پادشاهی او باشد. چون نوبت به یوسف می‌رسد حُسن روانه می‌شود و چنان با یوسف می‌آمیزد که عشق و حزن از او باز می‌مانند و هرچه در طلب و تواضعشان می‌افزایند حُسن بیشتر اظهار استغنا می‌کند تا جایی که عشق می‌گوید:

به حق آنکه مرا هیچ کس به جای تو نیست
جفا مکن که مرا طاقت جفای تو نیست

و حُسن در جواب می‌گوید:

ای عشق شد آنکه بودمی من به تو شاد
امروز خود از تسام نمی‌آید یاد

و آنان را می‌راند. حزن به عشق پیشنهاد می‌کند اکنون که از پیر جدا مانده‌اند بهتر است تا سفر ریاضت و تسليم در پیش گیرند. در بی‌این، حزن روی به کنعان می‌گذارد و عشق راهی مصر می‌شود. در فصل چهارم می‌آورد که حزن در کنunan طلب صحبت پیری می‌کند، صومعه یعقوب را می‌یابد. یعقوب حزن را می‌بیند و مهر و انسی به او پیدا می‌کند تا جایی که ابتدا بینایی و سپس تولیت صومعه‌اش را به حزن می‌بخشد.

فصل پنجم حکایت عشق است که به مصر می‌رسد. گرد شهر می‌گردد و به هر گوشه نظری می‌اندازد تا مگر کسی را درخور خود بیابد و لوله‌ای از حرکت او در شهر می‌افتد، تا عشق سرای عزیز مصر را می‌یابد و با زلیخا قرین می‌شود. زلیخا نشان او را می‌جوید عشق در پاسخ می‌گوید: «من از بیت المقدس از محله روح آباد از درب حسن. خانه‌ای در همسایگی حزن دارم و ...» آنگاه کار و بارش را وصف می‌کند و داستان سفرش را به زبانی می‌گوید که به فهم انسان نزدیک آید.

فصل ششم توصیف راهیست که می‌توان از آن به ولایت عشق رسید. این بخش به کلی به زبان رمز آمده و شرح عقل و حواس ظاهر و باطن و نفس انسانی و حیوانی و ... است در فصل هفتم عشق در جواب زلیخا از سبب آمدنش به مصر، داستان خلقت آدم را می‌گوید و اشتیاق ملکوتیان برای دیدار او و

رفتن حُسن و قرین شدنش با آدم و عجز دیگران از نزدیک شدن به او، تا آنجا که نوبت به یوسف می‌رسد و زاری عشق و حزن تنها استغنای حُسن را افزون می‌کند. ناچار آنان سر به سفر می‌گذارند. این معنی در زلیخا اثر می‌کند خانه به عشق می‌سپارد و او را از جان گرامی ترش می‌دارد تا گذار یوسف به مصر می‌رسد. عشق و زلیخا به دیدار او می‌روند. زلیخا من از کف می‌دهد و بی‌صبر می‌شود. اهل مصر ملامتش می‌کنند اما او بی‌اعتنا به آنان، سودایی عشق یوسف است.

فصل هشتم، حکایت رسیدن خبر عزیزی یوسف در مصر است به کنعان. شوق بر یعقوب غلبه می‌کند و به مصلحت دید حزن همراه با فرزندانش به مصر می‌روند و آنجا یوسف و زلیخا را بر تخت شاهی می‌بینند و بر آنان سجده می‌کنند. یوسف به یعقوب می‌گوید: ای پدر، این تأویل آن خوابست که با تو گفته بودم: «یا ابت انی رایت احد عشر کوکباً والشمس و القمر رایتهم لی ساجدین».

فصل نهم بحثی درباره حُسن که همه طالب آند و وصول به آن ممکن نشود الا به واسطه عشق و هر کسی درخور عشق نیست و اگر کسی مستحق آن سعادت باشد، عشق، حزن را پیش از خود می‌فرستد تا خانه از غیر پردازد و حواس ظاهر و باطن را بر جای نشاند تا عشق درآید و کار را سامان دهد، آنگاه روی به درگاه حُسن آورد.

در فصل دهم، عشق را خاص‌تر از معرفت معرفی می‌کند چرا که از معرفت محبت و عداوت به دست می‌آید و عشق، محبت مفرط است.

آنگاه بیان می‌کند که برای رسیدن به عشق باید از معرفت و محبت نرdbانی ساخت که همان «خطوطین و قد وصلت» است و همچنان که عالم عشق، متهای عالم معرفت و محبت است، واصل به عشق، متهای علمای راسخ و حکمای متله است:

عشق هیچ آفریده را نبود
عاشقی جز رسیده را نبود

در فصل یازدهم بیان می‌کند که کلمه عشق از عشقه گرفته شده و آنگاه، این وجه تسمیه را اساس تمثیلی قرار می‌دهد میان سالک و درختی که گیاه عشقه بر آن پیچیده و هرچه دارد از او می‌گیرد و خشکش می‌کند تا چیزی از او نماند، عشق نیز هستی سالک راهی رواید. سپس به حبه القلب اشاره می‌کند که در ملکوت می‌روید و شجره طبیه می‌شود. و عکس و سایه آن درخت متتصب القامه (بدن) است. آنگاه که شجره طبیه بالیدن گیرد، عشق مانند عشقه گردآگرد این درخت می‌پیچد و آن را خشک می‌کند تا شایسته باغ الهی شود و جز صالح کسی صلاحیت و استعداد این مقام را ندارد.

سهروردی در آخرین فصل رساله فی حقيقة العشق، با بهره گیری از آیات قرآنی تمثیلی بسیار زیبا می‌آفریند و بار دیگر عشق را در هیأت انسانی پیش روی می‌آورد که شحنگی کوئین دارد و به هر شهری که می‌رود باید گاوی برای او قربان کنند که نه پیر باشد، نه جوان، نه شخمزن، نه بارکش و ... در پایان می‌آورد:

«هر گاوی لایق این قربان نیست و در هر شهری این چنین گاوی نباشد و هر کسی را آن دل نباشد که این گاو قربان تواند کردن و همه وقتی این توفیق به کسی روی ننماید

سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب
لعل گردد در بدخshan یا عقیق اندر یمن.»